

ردیف	نام مجلس	سوره ماخذ	نورده بین آیه‌ها از آیه‌های مسمرنی = بلاد جبل				ضبط نام	
			عزل		عزین			
			درج	دقیقه	درج	دقیقه		
۲۶	کرج ایسی دلف	قانون اطوال	عو عه	م مه	لد لد	۰ ۰	از چهارم از بلاد جبل	به فتح کاف و راء بی نقطه و در آخرش حیم .
۲۷	آردستان	اطوال	عز ی	لج ی	ل		از آخر سوم از بلاد جبل	به فتح الف و سکون راء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سکون سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه فوقانی و الف و نون در آخرش (اللباب)
۲۸	خوار	قانون اطوال	عح عز	م ی	له له	نه ۰	از پنجم از بلاد جبل	به ضم خاء نقطه دار و تخفیف واو و سکون الف و در آخرش راء بی نقطه (المشترک)

اصناف و احوال عامه

این حوقل گوید: کرج شهری است پراکنده بنا و آن را اجتماع مدن نیست. معروف است به کرج ابی دلف. آنجا مسکن او بود نه زادگاهش. مزارع و مواتی دارد ولی از باغها و مزارعات و بستانهای میوه عاری است. میوه را از بروجرد بدانجا برند. درازای شهر در حدود يك فرسخ است. صاحب «المشرك» گوید: کرج شهری میان همدان و اصفهان. و نخستین کسی که بدانجا صورت شهر داد ابودلف قاسم بن عیسی العجلی بود. و خود در آنجا اقامت جست. شاعران بدان شهر به زیاده او می رفتند. کرج به شدت سرما موصوف است.

در «اللباب» آمده است که: اردستان شهری است بر جانب بیابان. از اصفهان هیچله فرسخ فاصله دارد. آن را به کسر الف و دال نیز ضبط کرده اند.

در «المشرك» آمده است که: خوار شهری است از نواحی ری. میان ری و سمنان. قوافل از میان آن می گذرند. صاحب «اللباب» گوید: آن را خواری گویند. در «قانون» آمده است که: کمتر اتفاق افتد که آن را بدون اضافه به ری ذکر کنند. و در نسبت گویند خواری. این حوقل گوید: خوار شهری است کوچک در حدود يك ربع میل. ولی جایی آبادان است و مردمانی شریف دارد. در آنجا بهری است که از ناحیه دباوند بیرون آید. خوار را ضیاع و رستاقهاست.

ذکر دیلم و جبل

مصنف چون از ذکر بلاد جبل فراغت یافت اینک به ذکر دیلم و جیلان می پردازد . جیلان را به عربی جیل و جیلان گویند . حد غربی دیلم و جیلان قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری و حد جنوبی آن قزوین است و قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری و حد شرقی آن باقی ری و طبرستان است و حد شمالی آن دریای خزر است . جیلان در مغرب طبرستان است . یاقوت در «المشترک» گوید : جیل به کسر جیم و سکون یاء دو نقطه تحتانی سپس لام نام سرزمین و سبعی است مجاور بلاد دیلم . در آن دیه های بسیار استولی شهر بزرگی ندارد . از آنجاست کوشیاد حکیم جیلی . و آن را گاه جیلان گویند .

ضبط آن در «اللباب» چون «المشترک» است . سپس چنین آمده است که : جیل نام بلاد پراکنده ای است در آنسوی طبرستان و آن را جیلان و جیل نیز گویند . جیلان و جیل را چون معرب کنند جیلان و جیل شود . این حوقل گوید : بلاد دیلم هم سهل است و هم جبل و سهل را که در ساحل دریای خزر و دامنه کوهستان دیلم است جیل گویند . کوهستان دیلم را قله های بلند است و از آن جانب کوه که مقابل

طبرستان و دریا باشد همه نیزارها و آب هاست . میان دامان کوه و دریا مسافت يك روزه راه است ولی در برخی مواضع بیش از يك روزه راه شود و در برخی مواضع دریا به کوه‌زند و در برخی مواضع از مسافت دو روزه راه هم بیشتر گردد .

یکی از مسافران گفت : نام شهر گیلان ، پُوْمِن است بهضم باء يك نقطه‌ای که میان فاء و باء يك نقطه تلفظ شود و سکون واو و کسر میم سپس نون در آخرش . و گفت که پُوْمِن نزدیک دریاست و مستقر ملکشان باشد . قولم به ضم تاء دو نقطه فوقانی سپس واو و لام و میم نیز از شهرهای گیلان است در نزدیکی دریا .

در «العزیزی» آمده است که : بلاد جیل در ساحلی جنوبی دریای خزر است و دریا در شمال آن است و از جانب مشرق از حدود طبرستان به طرف مغرب تا مَوْغَان امتداد یافته . دِيْلَم سرزمینی کوهستانی است ، حدی از آن طبرستان است و حد شمالی آن دریای خزر .

ردیف	نام بلا	سوره ما حد	مستن اعظم از اعظم های عربی و بلاد و طیم و کیمیان				ضبط نام ما	
			طول		عرض			
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه		
۱	دولاب	اطوال	عب	•	لز	ن	از حدود ددیلم از چهارم	بهضم دال بی نقطه و سکون واو سپس لام و الف و در آخرش باء یک نقطه . «سمانی» به فتح دال نقل کرده و آن اوضح است .
۲	لاهجان	اطوال	عد	•	لوا	به	از دیلم و گیلان از چهارم	به فتح لام و بعد از آن الف و هاء و جیم همه مفتوح سپس الف و بعد از آن نون .
۳	چیمان سهر	اطوال	عد	ی	لز	ن	از گیلان و دیلم از چهارم	به کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی و میم و القو نون . و شهر به شین نقطه دار مفتوح و هاء ساکن وراء بی نقطه .
۴	کوکیم	اطوال قانون	عد عو	م •	لز لوا	ک •	از گیلان از چهارم	بهضم کاف و واو ساکن سپس تاء دو نقطه فوقانی مضموم سپس میم در آخرش .
۵	رودبار کرسی ملک دیلم	اطوال	عه	•	لز لوا	کا	از چهارم قاعده آن بلاد	بهضم راء بی نقطه و سکون واو و فتح دال نقطه دار و باء یک نقطه سپس القو راء یک نقطه در آخرش .

ادماق و آثار عامه

کسی که آنجا را دیده بود گفت : دولاب را کسر گویند . این خلکان و صاحب « اللباب » گویند که دولاب قریبای است از اعمال ری . کسکر : به فتح دو کاف و سکون سین بی نقطه میان آن دو و در آخرش راء بی نقطه .

لاهیجان شهری است از دیلم . از آنجا حریر مشهور به لاهیجانی سدیگر جایها برند .

مسافری حکایت کرد که : بیمن شهر بلدة کوچکی است همانند دهبی .

مسافری حکایت کرد که : کوتاه شهری است درای ستان و معتقدین بنروزه راه از دریادوراست . در « العزیزی » آمده است که : کوتاه شهر بزرگی است از جبل

این حوقل گوید : دیلم را کوه های نندی است و شهری که مستر پدشاه است رودبار نامیده شود . « آل حسان » آنجا باشد و ریاست دلدردرین است . رحیمی پنداشته اند که « دیلم » طایفه ای است از « سیسه » . یاقوت در « مستر » گوید : رودبار قصبه پد دیلم است و نیز قریه ای است از قراء بغداد و نیز مخصوصی است از طوس در خراسان و قریه ای است از قراء عمرو و دهبی است از سیس و محله ای است در جمدان .

ردیف	نام بلد	سه سه ماحد	بیتن اخصیم اء اخصیم های عربی: بلاد دلم و گیلان				ضبط نام ها				
			طول		عرض						
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه					
۶	سائوس	اطوال	قانون	رسم	عو عو عه	ك نه م	لز لو لز	• نه م	از چهارم	از گیلان	به سین بی نقطه و الف ولام مضموم و واو ساکن سهی سهن دوم.
۷	کلاز	اطوال	قانون	عز	عو عز	كه •	لو لو	كه •	از چهارم	از دبلم	به کاف و لام و الف و در آخرش راء .

اوصاف و اخبار عامه

در «قانون» آمده است که : سائوس از بلاد دیلم است . مهلبی گوید که : سائوس آخر حد طبرستان است از جانب مغرب . و چون از سائوس به جانب مشرق روی تا آخر حد طبرستان چهل میل باشد . و آن همه طول طبرستان است از مغرب به مشرق . و اگر از سائوس به طرف شمال غربی روی به اول بلاد گیلان رسی . گیلان در شمال غربی طبرستان است . این حوقل گوید : راه ری از طبرستان بر سائوس ننگود سائوس شهری است استوار و راهی صعب دارد . از آنجا تا نائل يك مرحله است و از نائل تا آمل نیز يك مرحله .

مهلبی گوید : کلار شهری است از دیلم در جنوب شرقی لاهیجان . این حوقل گوید : از کلار تا دیلم يك مرحله است و از کلار تا سائوس بر ساحل دریا نیز يك مرحله .

ذکر طبرستان و مازندران و قومس

طبرستان در مشرق گیلان است . و از آن روی طبرستان نامیدندش که «طبر» به زبان فارسی نام آلتی است که آنرا به عربی «فاس» (= تهر) گویند . و آن سرزمین را بیشه‌های انبوه باشد و سپاه در آن پیش فرود جز آنکه باطبر (= تهر) درختان پیش روی خود قطع کنند و «استان» به زبان فارسی «ناحیه» باشد . پس طبرستان به معنی ناحیه تهر است .

مصنف پس از فراغت از ذکر بلاد دیلم و گیلان است . می‌پردازد . طبرستان در مشرق بلاد دیلم و گیلان است .

قومس ناحیه‌ای است در طول عح یه و عرض لو که در الباب آمده است که : قومس به ضم قاف و سکون واو و فتح میم و در آخرش سین بی نقطه . آن را به فارسی قومش گویند و آن از جسطام است تا سیمان و این دوشهر نیز از قومش به حساب آیند . یاقوت در «المشترک» گوید : قومس میان خراسان و جبال است و ابتدای آن از ناحیه مغرب سیمان است و قصبه آن دامغان . احمد کاتب در کتاب خود گوید : قومس سرزمینی است وسیع و جلیل . نام شهر آن دامغان است و دامغان آغاز شهرهای خراسان باشد . نیز صاحب «المشترک» گوید که : قومس سرزمین بزرگی است . در

آن بلاد بسیار و دیده‌ها باشد . و آن میان خراسان و بلاد جَبَل یعنی عراق عجم واقع شد و از شهرهای آن بَسْطام و بَیْر است .

این حوقل گوید: طبرستان بلادی است پر آب و درخت و بیشتر آن باتلاق‌هاست . بناهایش از چوب و نی باشد . باران در آنجا بسیار بارد . ابریشمش را به همهٔ آفاق ببرند و قوت مردمش از برنج است .

مهلپی گوید: طبرستان، به سبب کوه‌های بلندی که از هرسو آن را احاطه کرده است حصنی عظیم و استوار است . در وسط کوه‌ها اراضی سهل واقع شده و از حیث کثرت رودها و باتلاق‌ها و نیزارها و بیشه‌ها هیچ‌جا همانند آن نیست . از آن حریر خیزد به فراوانی . و نانشان از برنج است . طبرستان با انحرافی به مشرق در شمال قزوین است .

این حوقل گوید: در همهٔ طبرستان رودی که در آن کشتی تواند رفت یافته نشود . اما دریا در فاصله‌ای کمتر از یک‌روزه راه و در نزدیکی ایشان است . در همهٔ طبرستان آب بیشه و نیزار باشد جز مواضعی که در بسالای کوه است . و نیز این حوقل گوید: میان آمل و ساریفه دو مرحله است و از ساریفه تا اِسْتَرِ آبِک در حدود چهار مرحله و از اِسْتَرِ آبِک تا جَرَجان در حدود دو مرحله و از آمل تا مَسَطِیرِ بَک مرحله و از مَسَطِیرِ تا ساریفه یک مرحله و از آمل تا عین‌الهم یک مرحله و از جَرَجان تا بَسْطام دو مرحله .

ترجمه تقویم البلدان

ردیف	نام بلده	ساده ماحد	بیت و کین فحیم از عجم های عرفی : طبرستان				ضبط نام ها	
			عول		عوم			
			دوب	دقته	دوب	دقته		
۱	رویدان	اطوال رسم قانون	عه عو عز	ن له .	نز لو نو	ج به ی	از طبرستان از چهارم	به ضم راء بی نقطه و سکون واو سپس یاء دو نقطه تحتانی و الف و تون. (المشترك)
۲	ضابک	اطوال قانون	عو عز	م نه	لو له	ن نه	از طبرستان از چهارم	به فتح فون و سکون الف و کسر تاء دو نقطه و در آخرش لام (الانساب سمعی)
۳	لازجهان	اطوال	عو	مه	لو	ی	از طبرستان از چهارم	به تشدید لام و فتح راء بی نقطه و حی و نون بعد از الف. (الانساب)
۴	وئمه	قانون	عو	به	لو	ک	از چهارم	به قول بیرونی از دناوند به کس و او و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح میم و هاء (الانساب)

اوصاف و احوال

در «المشترک» آمده است که: رویان شهر بزرگی است در جبال طبرستان و آن را کوره‌ای عظیم و توابع است و در «اللباب» در ضمن ضبط نام آن چنین آمده است: رویان شهری است از نواحی طبرستان. جماعتی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند. صاحب «الغزیری» گوید: نام شهر رویان، شارسان است و آن برگردن‌های عظیم بنا شده. میان رویان و فزویین شانزده فرسخ باشد و تا اول حد بلاد جل شش فرسخ است.

در «اللباب» آمده است که: نائل شهرکی است در نواحی آمل طبرستان. شهری است پرسبزه و آب. جماعتی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند. در کتاب «الاطوال» جزء بلاد دیلم و گیلان آمده است. ابن حوقل آنرا از اعمال طبرستان دسته. نائل حد طبرستان است و میان آن و آمل که فاصله طبرستان است چهار فرسخ است.

در «اللباب» آمده است که: لارجان شهری است میان ری و طبرستان بر سر راه چنانکه از آنجا به هر یک از آن و پانزده فرسخ باشد.

ت. در کتیرا و مهنا
سرور باشد و ارهه
ی. و عه شهرکی است میان
گ. و عه شهرکی است میان

ابن حوقل گوید: وینه از
وستان هاست. شهری کوچک.
نواحی هوایش سردتر است. صاحب
ری و طبرستان جماعتی از علمای
وینه بیتوته کرده‌اند.

ردیف	نام بیلد	سمت مآخذ	بیت و کتب غیر از ایزم های عرفی : خیرستان				ضبط نام
			طول		عرض		
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
۵	آمل	اطوال رسم قانون	عز عو عز	ك ك عز	لو لنا لو	له له له	از مازندران و در قانون قصه طبرستان بعد از همزه مفتوح الف سپس میم مضموم و در آخرش لام . (المشترك)
۶	ماستویر	اطوال قانون	عز عز	له ن	لو لنا	ن ن	از اصفهان به فتح دومیم و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی و در آخرش راء بی نقطه (اللباب) .
۷	ساریه	اطوال قانون رسم	عج عج عز	• • ن	لنا لنا لنا	• • •	از مازندران و به قولی از طبرستان به فتح سین بی نقطه و الف وراء بی نقطه و یاء دو نقطه تحتانی و هاء . (اللباب)
۸	بسمان	اطوال قانون ابن سعید	عج عط عز	• • •	لنا لنا لنا	• • •	قاعدۀ قورمس به کسر سین بی نقطه و سکون میم و دو فون در میان نشان الف (المشترك)

اوصاف و آثار عامه

در «قانون» آمده است که : آمل قصه طبرستان است . از قزوین بزرگتر است عماراتش بسیار است . چنانکه آبادتر از آن در همه آن نواحی نتوان یافت . احمد کاتب گوید : آمل بر کناره دریای دریلم است . مهابلی گوید : آمل تا سائوس که بر ساحل دریاست نه فرسخ است . یاقوت در «المشترک» گوید : آمل بزرگترین شهر طبرستان است . از آنجاست ابو جعفر محمد بن جویطبری . و آمل نیز شهری است در مغرب جیحون در سمت بخارا و با جیحون قریب به یکمیل فاصله دارد . برخی آن را مخفف کرده و آمو گفته اند . و همواره به صورت مضاف بکار رود و گوید آمل زم و آمل الشط و آمل جیحون و هم یکی باشند .

در «اللباب» آمده است که : ماعطیر بله کوچکی است در ناحیه آمل طبرستان و موطن گروهی از علما بوده است . در «العزيزی» آمده است که : میان شهر ماعطیر تا ساریه شش فرسخ است و ز ماعطیر تا آمل نیز شش فرسخ و از آمل تا هم بر ساحل دریای خزر چهار فرسخ و از هم تا سائوس بر ساحل دریا پنج فرسخ و آن آخر حد طبرستان است از مغرب . و نهایت شرقی طبرستان طمشه است و درازای این مقدار چهل فرسخ باشد .

در «اللباب» آ . که : ساریه شهری است از شهرهای مازندران . ابن سعید گوید : از شهرهای طبرستان . ساریه است . و در ساحل آن عرصه عینی قرار دارد در طول عریضه و عرض لطول و در نسخه دیگر ... در م ساریه خواری واقع شده . خواری بله مشهوری است بر سر حده و میان دو در حدود هشتاد میل است .

این حوقل گوید : از شهرهای قوه .

از دامغان کوچکتر و زیستگاه بزرگتر است . در «المشترک»
شهری است مشهور در آن .

قومس پیوسته اند و برخی به ری . در «اللباب»
نقطه وسکون میوه و شح نون و سپس کاف . شهری

ردیف	نام بلد	ساده	بیت و کلمین چهارم و پنجم ای عربی و غیرستان						ضبط نام ها
			طول		عرض		ایضاح عربی	ایضاح عجمی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	دامغان	اطوال قانون	عح عط	نه ل	لو لو	ك ك	از چهارم از قوس	به فتح دال بی نقطه و الف و فتح میم و غین نقطه دار و الف دوم سپس تون ، (اللباب)	
۱۰	بسطام	قانون اطوال	عط عط	نه ل	لو لو	م ی	از چهارم از قوس	به فتح باء يك نقطه و سکون سین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه و در آخرش میم .	
۱۱	استرآباد	اطوال قانون	عط عط	له ك	لو لز	ن ه	از پنجم	در اللباب از نماز در او بی نقطه و بی آخر اسان در (العشترک) گوید: به فتح همزه ، و در (اللباب) به کسر آن ضبط شده و باقی چنین است ، و سکون سین بی نقطه و کسر تاء دو نقطه فوقانی و فتح راء بی نقطه و باء يك نقطه میان در الف و در آخرش ذال نقطه دار.	
۱۲	آب سکون	اطوال قانون	عط عط	مه نه	لن لز	ی ی	از چهارم	از نماز در او بی نقطه و بی سکون فرصة حر جان	به فتح الف محدود و ضم باء يك نقطه و سکون سین بی نقطه و ضم کاف و در آخرش نون (اللباب)

اصحاب و اخبار طبرستان

این حوقل گوید : دامغان بزرگترین شهر قومس است . شهری است کم آب . مهلبی گوید : دامغان شهری است پر نعمت . در «الباب» آمده است که : دامغان شهری است از بلاد قومس . بسیاری از اهل علم بدان منسوب اند . در «المشترک» آمده است که : دامغان قصبه قومس است و آغاز قومس از جهت غریبی سغان است صاحب «الغزیری» گوید : دامغان قصبه قومس است و آن بزرگترین شهر آن ناحیه است . و بلاد قومس از اعمال خراسان باشد .

این حوقل گوید : بظام را بستانهای بسیار است و میوه فراوان . و در «الباب» آمده است که : بظام شهر مشهوری است از قومس .

مهلبی گوید : استرآباد بر حد طبرستان است و از آنجا تا آمل قصه طبرستان سی و نه فرسخ است . در «الباب» آمده است که : نگاه میان تپه و راه نفی آرند و استرآباد گویند ولی آنچه مانوشته ایم مشهورتر است . و همو گوید که : استرآباد شهری است از بلاد مازندران . در «المشترک» آمده است که : امیر نامه مردی است و استرآباد یعنی آباد کرده امتر . و استرآباد نیز نام قریه ای است در ساحل شمالی خراسان . صاحب «الباب» گوید : استرآباد شهری است میان راه و خراسان و آن را تاریخی است و از مشاهیر مردم آنجا یکی ابو نعیم عبد شمس است .

در «الباب» آمده است که : آبسکون مسهقی است بر ساحل دریا و دریا و دریای آبسکون منسوب بدان است . این حوقل گوید : آبسکون در ساحل دریا . در آنجا سه قصه خزر و ... از آنجا و ... و ... و ... است .

ردیف	نام ملک	سهم ماخذ	بیت دومین و سومین از اعراب عربی و طبرستان				ضبط نام	
			طول		عرض			
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه		
۱۳	بهرجان	اطوال	ف	۰	لو	ن	قاعده بلادی است	بعض جیم و سکون راه بی نقطه و جیم دوم و الف و در آخرش نون. (اللیاب) صاحب «المشترک» گویند، و جیم آنرا اگر کان به ضم گاف و سکون راء بی نقطه خوانند و جز این نگویند.
۱۴	دهستان	اطوال	ف	۰	لح	ک	در قانون از حراسان و این حقوق گویند از طبرستان	به کسر دال بی نقطه و هاء و سکون سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه فوقانی و الف و نون (اللیاب)

اوصاف و اخبار عامه

مهلبي گوید : جرجان در مغرب نسا است از خراسان و میانشان نود و هشت فرسخ است . و جرجان شهری است بزرگ میان خوارزم و طبرستان و خوارزم در مشرق آن است و طبرستان در مغربش . و همو گوید که : جرجان شهری است پر باران و همواره سرد . در وسط شهر نهری جاری است . نزدیک است به دریای خزر . کوهها گرد بر گرد آن را فرا گرفته اند . بهری از آن دشت است و بهری کوهستان . و میوههایش از جنس دشتی است و هم از جنس کوهستانی . از آن خشب الخلیج خیزد از آن نوع که در دیگر جایها نتوان یافت . فرضه آن آبکون است . و از جرجان تا استرآباد آغاز حد طبرستان بیست و پنج فرسخ باشد از سمت مغرب . در « اللباب » آمده است که : جرجان را یزدین مهلب در ایام سلیمان بن عبدالمملک فتح کرده است و آنرا تاریخی است .

دهستان شهری مشهور است . نزدیک به عازندران آنرا عبداس بن طاهر بنا کرده است . و معنی آن به فارسی جای دبه هاست . دهستان میان خوارزم و جرجان است و آن آخر حد طبرستان باشد . در « اللباب » آمده است که : آخر به فتح الف ملوده و ضمحاء نقطه دار و در آخرش راه بی نقطه قصه دهستان است میان جرجان و بلاد خراسان . و همو گوید که : خطیب ابوبکر حافظ آنرا چنین ضبط کرده است . و ابن اثیر از سمعانی روایت کند که گفته است : پندارم که آن را از خطی منی عسافه محمد بن عبدالواحد دقاق اصفهانی خوانند نام که : آخر قریه ای است در دهستان و داخل در آن بلاد .

ذکر خراسان و مضافات آن

از زابلستان و غور

در «اللباب» آمده است که : خراسان به ضم خاء نقطه دار و فتح راه بی نقطه و الف سپس سین بی نقطه و الف و نون شامل بلاد بسیاری است . مردم عراق گویند که خراسان از ری باشد تا جای بر آمدن خورشید و برخی گویند خراسان از کوه های حدوان است تا جای بر آمدن خورشید . و خور به معنی آفتاب است و آسان به معنی موضع و مکان شیء است ؟ و برخی گویند خراسان یعنی به آسانی بخور و قول نخستین اصح است .

مصنف چون از ذکر طبرستان فراغت یافت اینک به ذکر خراسان می پردازد . حد غربی آن بیابان کویر است و آن بیابانی است میان خراسان و بلاد جَبَل و جُرْجان و حد جنوبی آن نیز بیابانی است میان آن و قُومس و فارس و حد شرقی آن نواحی سیجستان است و بلاد هند و حد شمالی آن ماوراءالنهر است و قسمتی از ترکستان .

خراسان مشتمل است بر چند کوره و هر کوره چند اقلیمی است . این حوقل گوید : خراسان را دوزنقه است ، یکی میان هرات و غُورتا خَزَفَه و بیابان فارس و دیگر میان قُومس و فراوه و این دوزنقه چون دو

آستین‌اند بیرون از چهار ضلعی خراسان .

بیابان خراسان - ابن حوقل گوید : حد غربی بیابان خراسان حدود قُومس است و ری و حد جنوبی آن کرمان و فارس و اندکی از اصفهان است و حد شرقی آن مکران و قسمتی از سیستان و حد شمالی آن خراسان و نیز قسمتی است از حدود سیستان . و هنگام ذکر فارس حدود این بیابان را گفته بودیم و اکنون به جهت ذکر خراسان با تفصیل بیشتری بیان کردیم . ابن حوقل گوید : ساکنان این بیابان از ساکنان هر بیابان دیگری کمتر است . و در حاشیه این کویر واقع است : از بلاد فارس ، یزد و از بلاد اصفهان ، آردستان و از کرمان بلاد خبیص و روه و برمه شیر و از بلاد جبال ، قم و هاشمیان و ذره و ری و خوار و از قُومس ، سمنان و دامغان و از خراسان شهرهای قهستان و طبسین و هایین و نیز راه اصفهان به ری که نزدیکترین راه میان آن دو است و راه کرمان به سیستان و راه فارس به خراسان و راه کرمان به خراسان از آن می‌گذرد .

خبوشان - در «اللباب» آمده است که : خبوشان به ضم خاء نقطه دار و باء يك نقطه و سکون واو و شین نقطه دار و الف و نون بلدة کوچکی است در ناحیه فیثابور و از آنجاست ابوالعلاء محمد الخبوشانی که حرعانی از او روایت کرده است .

بیهقی - از نواحی فیثابور است بیهقی . در «اللباب» آمده است که بیهقی به فتح باء يك نقطه و سکون یاء آخر حروف سپس هاء و در آخرش قاف . مجموعه‌ای است از دیه‌ها ، از ناحیه فیثابور و در بیست فرسخی آن . قصیده بیهقی سابقاً مشهور و جرده بود و اکنون جزروار است . منسوب به بیهقی است : امام ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی المدنی ، فاضل الفقه الشافعی تصانیف او دلیل بر کثرت فضل و دانش اوست . از آنجمله است «السنن الکبری و

السنن الصغیر» و «دلائل النبوه» و «شعب الایمان» و جز آن . بیهقی در شعبان سال ۳۸۴ متولد شد و در سال ۴۵۸ وفات یافت .

جاجرم در «اللباب» آمده است که : جاجرم به فتح دو جیم میانشان الف و بعد از جیم دوم راء بی نقطه و در آخرش میم . بین فیشابور و جرجان است ولی بیان نکرده که از کدام اقلیم است . پندارم از اقلیم خراسان باشد . جماعتی از علماء بدان منسوب اند .

جام - نیز در «اللباب» آمده است که جام به فتح جیم سپس الف و در آخرش میم . قصبه ای است در نواحی فیشابور . معرب آن زام است به زاء نقطه دار .

کندر - ابوالمجد موصلی در «التمیز» گوید : کندر به ضم کاف و سکون نون قریه ای است از اعمال طریمیث از نواحی فیشابور .

استوا - در «اللباب» آمده است که : استوا به ضم الف و سکون سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه فوقانی یا ضم آن و سپس واو و الف ناحیه ای است از فیشابور . با دیه های بسیار و قصبه آن خوجان است به ضم خاء نقطه دار و واو و جیم و الف و نون .

باخرز - از نواحی فیشابور است باخرز . در «اللباب» آمده است : به فتح باء یک نقطه و خاء نقطه دار و سکون راء بی نقطه و در آخرش زاء نقطه دار ، ناحیه ای است از نواحی فیشابور مشتمل بر دیه ها و مزارع .

بشتنقان - از دیه های فیشابور است ، بشتنقان به ضم باء یک نقطه و سکون شین نقطه دار و فتح تاء دو نقطه فوقانی و کسر نون و فتح قاف سپس الف و نون . صاحب «اللباب» گوید : بشتنقان در یک فرسخی فیشابور است و از متزهات آن .

بشت - و نیز در «اللباب» آمده است که : بشت به ضم باء يك نقطه و سکون شین نقطه دار سپس تاء دو نقطه ناحیه ای است از اعمال نیشابور . پر خیر و برکت گروهی از ادبا بدان منسوب اند .

ریوند - از نواحی نیشابور است ریوند . به کسر راه بی نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح و او و سکون نون و در آخرش دال بی نقطه ، از نواحی نیشابور است ، دیه بزرگی است .

طوس - در کتاب احمد بن ابی یعقوب آمده است که : طوس در دو منزلی نیشابور است و از طوس تا نسا دو مرحله است و از نسا تا خوارزم هشت مرحله .

رادکان - از نواحی طوس است رادکان به فتح راه بی نقطه و ذال نقطه دار و کاف و الف و در آخرش نون . صاحب «اللباب» گوید : رادکان بلدة کوچکی است از نواحی طوس . جماعتی از اهل علم از آن برخاسته اند . و گویند نظام الملك وزیر از نواحی آن بود .

شادیاخ - از جمله آنچه به نیشابور منسوب است یکی شادیاخ است . صاحب «اللباب» گوید : به فتح شین نقطه دار و سکون الف و ذال نقطه دار و فتح یاء دو نقطه تحتانی و الف و در آخرش خاء نقطه دار . بر در نیشابور است ، چون دیهی که به شهر پیوسته باشد . دار السلطنه در آنجاست . و شاعری در ستایش یکی از ملوک آن گوید :

اشرب هنی علیک التاج مرتفعاً

بالشادیاخ ودع غمدان باليمن

فانت اولی بتاج الملك تلبسه

من هوذة بن علی و ابن ذی یزن

قوهستان - از کوره‌های خراسان است قوهستان. کوره‌ای است بر کنار بیابان فارس و مشتمل است بر چند شهر و از آن جمله است قاین که قصبه قوهستان است و زوزن و ینابد.

بلاد قوهستان دور از یکدیگر و در میانشان بیابان هاست و جز از کاریزها آبی در آنجا یافته نشود. در «المشترك» آمده است که: قوهستان به ضم قاف و سکون واو و کسر هاء و سکون سین بی نقطه سپس تاء دو نقطه فوقانی و الف و نون. و در «اللباب» به ضم هاء ضبط شده است. یاقوت در «المشترك» گوید: قوهستان معرب کوهستان است به معنی ناحیت جبال.

قوهستان ناحیت وسیعی است میان فیثابور و هرات و اصفهان و جزه و قصبه آن قاین است و طبس. و نیز قوهستان شهری است در کرمان نزدیک جیرفت، میان آن و جبال بلوص و قفص، دارای نخلستان‌های بسیار. تون - در «اللباب» آمده است که: تون به ضم تاء دو نقطه فوقانی و واو و نون بلدة کوچکی است نزدیک قاین. آنرا تون قوهستان نیز گویند. جوزجان - از کوره‌های خراسان است جوزجان، و آن ناحیه‌ای پر نعمت.

قهندز - یاقوت در «المشترك» گوید: قهندز به ضم قاف و هاء و سکون نون و ضم دال بی نقطه و در آخرش زاء نقطه دار. اوسعد سماعی هم آن را اینچنین ضبط کرده. و حال آنکه من حروف مضموم را مفتوح یافته‌ام. «قهندز» اسم جنس است برای هر قلعه‌ای که در وسط شهری بزرگ باشد و کمتر شهری است از خراسان و ماوراء النهر که «قهندز» نداشته باشد. چنانکه فیثابور و سمرقند و هرات و مرو و بخارا را هر یک قهندزی است و گروهی از فضلا بدین قهندزها منسوب‌اند.

خابران - خابران موضعی است میان سرتخس و آبپورد - در «اللباب» آمده است که : از جمله قراء خابران ، میهنه است ، به کسر میم و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح هاء و نون و سپس هاء .

قبادیان - در «اللباب» آمده است که : قبادیان بهضم قاف و فتح یاء يك نقطه و الف و ذال نقطه دار مکسور و فتح یاء دو نقطه تحتانی و الف و نون ناحیه ای است از نواحی بلخ . مکانی خرم بایستان های بسیار و آنرا قوادیان به دال بی نقطه نیز گویند .

خجستان - در «اللباب» آمده است که : از کوه های هرات کوهی است به نام خجستان ، به ضم خاء نقطه دار و ضم جیم و سکون سین بی نقطه سپس تاء دو نقطه فوقانی و الف و نون . از این ناحیه است احمد بن عبدالله خجستانی آنکه در سال ۲۶۲ بر خراسان غلبه یافت و اخبار او مشهور است .

سبزران - از شهر های خراسان است ، سبزران . در «قانون» آمده است که : سبزران در موضعی است در طول قب و عرض لو ه . به سین بی نقطه و یاء يك نقطه و زاء نقطه دار و راء بی نقطه و الف و نون .

کوفن - نیز از شهر های خراسان است کوفن . در «الاطوال» طول آن مع و عرضش لز مه ضبط شده . و در «اللباب» آمده است که : کوفن به ضم کاف و سکون واو و فتح فاء و در آخرش نون ، بلدة کوچکی است در شش فرسخی آبپورد ، از خراسان . آن را عبدالله بن طاهر بنا نهاد .

خوای سنجان - از اماکن مشهور خراسان است . خوای سجان . در «الاطوال» طول آن فج ی و عرض آن له ل ضبط شده . و در «اللباب» آمده : خوای به فتح خاء نقطه دار و واو سپس الف و فاء ناحیتی است از نواحی نیشابور . بادیه های بسیار ، جماعتی از اهل علم بدان منسوب اند .

ابیورد - از شهرهای خراسان است ، آبیورده . به فتح الف و کسر باء يك نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح واو و سکون راء بی نقطه و در آخرش دال بی نقطه و نیز صاحب «اللباب» گوید : آن را آباورد و باورده هم گویند . و آن بلدهای است از بلاد خراسان . در «قانون» و «الاطوال» طول آن فد و عرض آن لز ك ضبط شده است .

مرغاب - به فتح میم و سکون راء بی نقطه و فتح غین نقطه دار و الف و باء يك نقطه ، نهری است در مرو شاهجان و نیز قریه‌ای است از نواحی هرات .

مزینان - در «اللباب» آمده است : به فتح میم و کسر زاء نقطه دار و سکون یاء دو نقطه تحتانی و دونون میانشان الف . بلده کوچکی است از آخر حد خراسان بر راه عراق . برخی از اهل علم بدان منسوب اند .

جوزجانان - جوزجانان به جیم مضموم و واو ساکن و زاء نقطه دار ساکن و جیم مفتوح سپس الف و نون مفتوح و الف دوم و نون در آخرش . صاحب «اللباب» گوید : شهری است از خراسان نزدیک بلخ . در این کتاب ضبط آن به حروف نقل نشده و من آن را به همین شکل و همین ضبط که نوشته‌ام یافته‌ام ولی از برخی از مسافران شنیدم که گفت الف و نون آخر آن را حذف کنند در بسیاری از مواقع .

مرو شاهجان - هنگامی که مأمون در خراسان بود در مرو شاهجان اقامت داشت . در آنجا نهر بزرگی است که ابتدای آن از آنسوی بامیان است . از آن شعبه‌هایی جدا می‌شود و به شهر مرو می‌آید . این رود را رود مرغاب گویند . و ما پیش از این به ذکر آن پرداختیم .

یزدگرد آخرین ملوک فرس در مرو شاهجان کشته شد . و دولت

«بنی عباس» در آن شهر آشکار گردید. و نخستین جامعه سیاه را که «سیاه جامگان» یا مسوده پوشیدند در آن شهر در خانه مردی به نام ابوالنجم المیطی رنگ زدند. و در آنجا خلافت بر مأمون قرار گرفت و همه کتاب خلافت از آن شهر بودند و جماعتی از علماء از آنجا برخاستند و در دوران پادشاهان عجم نیز چنین بود. چنانکه یزدیه حکیم یا طبیب از آنجا بود. از مرو شاهجان ابریشم و پنبه فراوان حاصل شود.

صاغان - از قراء مرو است، صاغان، در «اللباب» آمده است که: صاغان به فتح صاد بی نقطه و ائف و غین نقطه دار و الف و نون، نام آنجا قان بوده و به صاغان معرب گشته. جماعتی از اهل علم بدان منسوب اند.

اسقینقان - در کتاب «الاطوال» طول آن ف مه و عرض آن لز که ضبط شده. در «اللباب» آمده است که: اسقینقان به کسر الف و سکون سین بی نقطه و کسرفاء سپس یاء دو نقطه تحتانی و نون ساکن و قاف و الف و نون، بلده کوچکی است از نواحی نیشابور.

کشمیچین - مهلبی گوید: قریه ای است از اعمال مرو شاهجان در پنج فرسخی آن بر جانب بیابان. مویز آن مشهور است و به اکناف آفاق حمل شود.

شبورقان - در کتاب «الاطوال» طول آن ص و عرضش لو مه ضبط شده. از نواحی خراسان است. ابن حوقل گوید: آب جاری دارد و لسی بستان‌هایش اندک است. در «العریزی» آمده است که: شبورقان همان شهر جزجان است. و میان آن و بلخ نوزده فرسخ است.

ازجاوه - از بلاد خراسان است. ازجاوه. صاحب‌الاصدب گوید: ازجاوه به فتح همزه و سکون زاء نقطه دار و فتح جیم و الف و آن یکی از قراء خایران خراسان است. موضعی است نیکو و جماعتی از نامه‌بدان منسوبند.

بَغْلَان - در «اللباب» آمده است که : بَغْلَان به فتح باء يك نقطه و سکون غین نقطه دار و در آخرش نون . بلده ای است از نواحی بَلْخ . و همو گوید : پندارم از طخارستان باشد . بَغْلَان سرزمینی است بس خرم و در درختان مستور . شَارَك - از نواحی بَلْخ است ، شَارَك . در «اللباب» به فتح شین نقطه دار و راه بی نقطه و کاف ضبط شده .

خَلِم - دیگر از بلاد بلخ است ، خَلِم . صاحب «اللباب» گوید : به ضم خاء نقطه دار و سکون لام و میم ، شهری است در ده فرسخی بَلْخ . جماعتی از علماء بدان منسوب اند .

شماره	نام بلد	سره ماحد	بیت دوتین اعلیم از اعلیم های عسرتی، خراسان				ضبط نام ها	
			طول		عرض			
			درج	دقیقه	درج	دقیقه		
۱	فراوه	اطوال قانون	ف فب	۰ مه	لط لط	ج که	از پنجم	از خراسان و آن حد خوانده است. به صم فاء و فتح راه بی نقطه سپس الف و واو (اللاب) و می گویم در آخرش هاء
۲	طابوران	اطوال قانون	ف فد	ل ل	ل ل	ک ک	از چهارم قصه طوس از اتصال طوس به قول ابوریحان	به فتح طاء بی نقطه و باء بک نقطه و راء بی نقطه و مدد از آن الف و نون (اللاب)
۳	اسفراین یا شهر جهان	اطوال قانون	فا فب	۰ که	لو لو	نه نه	از چهارم از خراسان	به کسر الف و سکون سین بی نقطه و فتح هاء و راء بی نقطه و کسر یاء دو نقطه تحتانی و در آخرش نون (اللاب)

رقم	نام	سوره	بيت ويزن اعجمي از اعجمي هاي عسبرني : خراسان				ضبط نام ها			
			طول		عزم					
			درجه	انقيطه	درجه	انقيطه				
۴	خروج جرد	اطوال	قانون	فا	فج	لو	لو	از چهارم	از بلاد بيهق	به ضم خا و نقطه دار و سکون سين بي نقطه و فتح را، بي نقطه و سکون واو و کس جيم سپس راء بي نقطه و دال بي نقطه . (اللباب)
۵	طيسين	اطوال	قانون	فب	فوق	لح	مه	از سوم	بر وايت قانون از قهستان	تثنيه طيس به فتح طاء بي نقطه و باء يك نقطه سپس سين بي نقطه . (اللباب)
۶	فيساجور يا كشاور	اطوال	رسم	فب	فا	لوا	مه	از چهارم	از قواعد خراسان	به فتح نون و سکون ياء دو نقطه تحتاني و فتح سين بي نقطه و سکون الف و ضم باء يك نقطه و بعد از آن واو و راء بي نقطه . (اللباب)
۷	فيل	اطوال	قانون	فب	فج	لح	لو	از چهارم	از سحر اسان بر جانب بيابان	به فتح نون و سين بي نقطه و الف مقصور (المشترك)

اوصاف و اخبار عامه

در «المشرك» آمده است که : خسرو جرد قصبه ناحیه بیهق است . و از آنجاست حافظ ابوبکر بیهقی صاحب «اللباب» گوید : خسرو جرد دیهی است از ناحیه «بیهق» . پیش از این قصبه بیهق بود ، سپس سبزوار قصبه بیهق گردید .

طیس شهری است در یابانی که میان نیشابور و اصفهان و گرگان است . شهر بر دو بخش است و از آن رو آن را طیسین گویند . یکی طیس میلیکی و دیگر طیس مسینان و آن دو در يك جای هستند . حریر آن مشهور است و به دیگر جایها برسد . ابن حوقل گوید : طیس از قاین کوچکتر است .

نیابور شهری مشهور است در دشت . شهری است گسترده به مقدار يك فرسخ در يك فرسخ . از آنجا تا طوس سه مرحله است . پیش از قناتهاست . هوایش سالم است . و از نخستین اعمال آن تا جیحون بیست و سه مرحله است . احمد کاتب گوید : میان نیشابور و هر يك ز عمرو و هرات و جرجان و دامغان ده مرحله است . در «اللباب» آمده است که : نیابور پر نعمت ترین شهرهای خراسان است و از این روی بدین نام خوانده شده که چون شاهپور شاه سجارا بدید گفت : نیکو جایی است شهری شود . در آن زمان در آنجا نیزادی بود هرمان داد تانی هارا بریدند و به جای آن شهری بنا کردند و نیابورش نامیدند . مرکب از دو کلمه نی و شاپور . نی عور مقصد در گمان است . من می گویم امروز نیز به نشور معروف است و قصبه نور فرمودن شده .

نی - سبزوار

شهری است

بن حوقل

های پهناور ، بردامه کوهها ، عجلبی گوید : نه در شصت

است و از اعمال او است : سر مغول ، صاحب «مسد» گوید : به فتح نیس قصبه

سکون زاء بی نقطه و فتح میمه و غین قصبه دار و وار و ده توریهای است در رقبه بی

و عجم آن را جیفغول گوید و جماعتی از هنر علمه بدان مسلوب است . در «المشرك»

است که : نسا شهری است از خراسان میان امورت و سرخس و در آنجا است مردم

النمای صاحب کتاب «السنن» و نیز نسا شهری است در فارس و بر در گرده .

شماره	نام بلده	سه ماحد	بیت و تین اتمیم از اتمیم های عسری و خراسان				ضبط نامها		
			طول		عرض				
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۸	طوس	اطوال	فب ل	ل	لز	۰	از اعمال نیشابور	به ضم طاء بی نقطه و سکون واو در آخر ش سین بی نقطه (المشترك)	
		رسم	فب ن	ن	لز	۰	از چهارم		
۹	آزادوار	اطوال	فب مه	لو ل	ل	ل	از چهارم	قصبة جوین اذخراسان	به همزه و زاء نقطه دار سپس الف و ذال نقطه دار و واو هر دو مفتوح و الف و راه بی نقطه در آخر ش .
		قانون	فب به	لو ل	ك	ك			
۱۰	خونکان	اطوال	فب	لح	لح	۰	از چهارم	از طوس	به فتح نون و سکون واو و فتح قاف و بعد از آن الف و نون.

اصحاف و اخبار عامه

ابن حوقل گوید : مزار علی بن موسی المرضا در ماصلة يك ربع فرسخ از طوس است . و اما قبر دشید در قریبای است معروف به سنا باد . طوس پیش از این دارالاماره خراسان بود سپس دارالاماره به نیشابور منتقل شد . و در جای دیگر گوید : طوس نام ناحیتی است از کوره های خراسان . صاحب «المشترک» گوید : طوس کوره ای است دارای دبه های سیار و قصه آن ظایران است و نوقان و آن دو را پیش از هزار دبه باشد . و نیز طوس قریه ای است از فراء بخارا .

آزادوار قصه جویین است و جویین کوره ای است از کوره های فیه و زحایی است پر طراوت و سرسبز آبادان باغاتهای بسیار و ستانها مسافت دستهایش سه روزه راه باشد در يك میل . شهر آن آزادوار است . از آنجست رود . امام الحرمین جویینی . در «المشترک» آمده است که : جویین کوره ای است از کوره های نشانگونی و شهر آن آزادوار است . و عجم جویین را گوان خوانند . جویین به حد حبه و فتح و او و سکون یاء دو نقطه تحتایی و سپس نون . در زای کوره جویین سه روزه است . و پهنای آن در حدود يك میل .

در «الباب» آمده است که : نوقان یکی از دو شهر طوس است . حصه عتی از علماء بدان منسوب اند صاحب «الجزیری» گوید : نوقان - بزرگترین و آبادترین شهرهای خراسان است . در خارج شهر قصر امام علی بن موسی بن جعفر است و ببر گور هارون الرشید آنجا است . بر سر قبر علی بن موسی در گاه است و بر سر آن آنجا معتکف . در نوقان معدن مرسنگ و بیروزه و مرمر سر است .

رقم	نام بلد	سوره ماخذ	بیت و دین اظیم از اظیم ای عسری ا حراسان				ضبط نام
			طول		عرض		
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
۱۱	فاپن	اطوال این سعید قانون	فج فد فد	ك . ك	ل ه لج	به فتح قاف و بعد از الف یا دو نقطه تحتانی مکسور ونون (اللیاب)	
از قهستان و آن از خراسان است	از قول چهارم	از قهستان	از چهارم	ك ه نه	ل لج نه	از قهستان	
۱۲	زوزن	اطوال قانون	فج فه	ل ه نه	ك لج نه	به سکون واو میان دو زاء نقطه دار و در آخرش نون (اللیاب)	
از قوهستان	از چهارم	از قوهستان	از چهارم	ك ه نه	ل لج نه	از قوهستان	
۱۳	خوست	اطوال	فج م	ك ه نه	ل لج نه	به فتح خاء نقطه دار و سکون واو و سین بی نقطه و در آخرش تاء دو نقطه فوقانی و آنرا خست نیز گویند (اللیاب)	
از اعمال بلخ	از چهارم	از اعمال بلخ	از چهارم	ك ه نه	ل لج نه	از اعمال بلخ	
۱۴	خرجرو	اطوال	فد .	ك ه نه	ل لج نه	به فتح خاء نقطه دار و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و سکون راء دو موردا بی نقطه (اللیاب)	
از اعمال هرات	از چهارم	از اعمال هرات	از چهارم	ك ه نه	ل لج نه	از اعمال هرات	
۱۵	خوزجان	اطوال	فد .	ك ه نه	ل لج نه	به ضم باء يك نقطه و سکون زاء نقطه دار بعد از واو و فتح جیم و در آخرش نون . (اللیاب)	
از خراسان	از چهارم	از خراسان	از چهارم	ك ه نه	ل لج نه	از خراسان	

اصناف و احیای آن

این حوقل گوید: قاین قصبه قوهستان است و قوهستان ناحیتی است از خراسان، در کنار بیابان فارس. و قوهستان نام ناحیه است و در آنجا شهری بدین نام نیست. و شهر آن قاین است. قاین شهری است چندسرخس. آبش از کازیزهاست. بستانهایش اندک باشد و قریبههایش پراکنده. در «اللباب» آمده است که: قاین شهری است نزدیک به طبس، میان نیشابور و اصفهان و جماعتی از علما بدان منسوب اند.

زوزن از شهرهای قوهستان است. و ما ذکر قوهستان را با قاین آوردیم و در اینجا نیازی به اعادت آن نیست. از قوهستان است ریابند و آندا و ستاقهاست و آتش ازقناتها. در «اللباب» آمده است که: زوزن شهر بزرگی است میان هرات و نیشابور و جماعتی از علما در هرقن از آنجا برخاسته اند.

در «اللباب» آمده است که: خوست را خست نیز گویند و آن موضعی است میان اندرابه و طخارستان از اعمال بلخ. پادشاه نسرک از قتیبه بن مسلم سه صد تحصی

در «اللباب» آمده است که: خرجوند شهری است بلاد و صحرات و آن خره کرد نیز گویند. این حوقل گوید: خرجوند را آب و سدهای بسیار است. آن از کوسوی کوچکتر است و هرگز از خرجوند کوچکتر است. در حدیث آمده است و مردمش به پرورش حشم و فیه پرداختند. سدهایش که سن.

در «قانون» آمده است که بوزجان از خراسان است. این حوقل گوید: بوزجان از اعمال نیشابور است و زان شهر چهار مرحله در راه نیشابور است. گوید: بوزجان شهرکی است بین خرات و نیشابور. بلاد در علم بدان منسوب اند.

شماره	نام بلد	سوره ماحد	بیت و دین اطمینان از اطمینان عسری: خراسان				ضبط نام ما	
			طول		عرض			
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه		
۱۶	سرخس	اطوال قانون	فد فه	ل لو	لز لو	ج م	از چهارم از خراسان	به فتح سین بی نقطه و راء بی نقطه سپس خاء ساکن نقطه دار و سین بی نقطه .
۱۷	پوشنج یا فوشنج و یا پوشنگ	اطوال	فه فه	ل ل	لد لد	ن ن	از چهارم از خراسان	به ضم باء ساکن نقطه و سکون واو و فتح سین نقطه دار و سکون فون و در آخرش حیم (اللبان)
۱۸	هرات - هراه	اطوال ابن سعید	فه فز	ل ل	له له	ل ل	از چهارم از خراسان	به فتح هاء و راء بی نقطه سپس الف و هاء در آخرش (اللبان)

اوصاف و امیر طاهر

ابن حوقل گوید : سرخس شهری است در دشت میان نیشابور و مرو. در آنجا آب جاری نیست مگر رودی که قسمی از سال را آب دارد و آنهم فضله آب های هرات است. بیشتر زمین های سرخس مراتع باشد. دیه هایش اندک است. چارپایان شان بیشتر شتر است. آبشان از چاه است و آسیاب هایش سه چارپایان گردد. هفتی گوید: سرخس شهر بزرگی است. زمناها گرد مرگردش را گرفته اند. شرب مردمش از چاههاست. در جنوب تما است و میان شان بیست و هفت فرسخ باشد. در «اللباب» آمده است که : سرخس شهری است از بلاد خراسان. ولی اوصاف آن را بیان نکرده است.

ابن حوقل گوید : پوشنج شهری است به قدر نیمه هرات و چون هرات بر سر زمینی هموار و جز کوهستان های هرات کوه دیگری ندارد. آب درختن بسیار از روی هرات بود. این رود از هرات به پوشنج و از آنجا به سرخس رود. و در برخی از سال آب به سرخس فرسد. در «اللباب» آمده است که : پوشنج در هفت فرسخی هرات است. و نام اصلی آن به فارسی پوشنج است و معرب آن پوشنج باشد و گاه پوشنج گویند به عام.

ابن حوقل گوید : هرات از خراسان است و آن را اعمی است. در دو شهر آب جاری است و کوه در دو فرسخی آن واقع شده. در کوهش سه به هیر است و به چراگاه. از آن کوهها سنگ سیاه تراشد. بر سر کوه آتشکده ای است که در سرش در خارج شهر آب ها و پستانهاست. در «المشترک» آمده است که : هرات شهری بزرگ و مشهور بوده از خراسان ولی مغولان ویرانش کردند. در هرات تهرمت رسیده نیشابور و مرو و سجستان. یازده روزه راه است. صاحب اوصاف گویند هرات در راه الله عنه فتح شد. و مسوب بدان در مرو گویند.

شماره	نام بلد	ساده ماحد	بیت دین ائمه از ائمه های حسنی: خراسان				ضبط نامها	
			طول		عرض			
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه		
۱۹	جاذغیس	اطوال	فه	ل	له	ك	از چهارم از خراسان	به فتح باء يك نقطه سپس الف و فتح ذال نقطه دار و کسر غین نقطه دار سپس یاء دو نقطه تحتانی و در آخرش سین بی نقطه (اللباب)
۲۰	مالین	اطوال	فه	ن	لد	له	از چهارم از عمال هرات	به فتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون یاء در نقطه تحتانی و در آخرش نون (اللباب)
۲۱	بخشور	اطوال قانون	فو فظ	که ل	لو ل	ل	از چهارم کوره ای ابراهامان دقسه آن نون است	ظاهرا به یاء یسك نقطه مفتوح و غین نقطه دار ساکن سپس شبن نقطه دار و واء وراء بی نقطه در آخرش.
۲۲	اسفزار	اطوال قانون	فو فظ	ل ك	لد لح	ل م	از چهارم از خراسان	به کسر الف و سکون سین بی نقطه و کسر فاء و فتح ذاء نقطه دار و در آخرش راء بی نقطه بعد از الف (اللباب)

ادباف و احبار طاهره

صاحب «اللباب» گوید: بادغیس را یلدهای کوچک و دیبها و مزارع است در نواحی هرات. قصه آن بامیین است. گویند دارالملک «هباطله» بوده است. عجم آن را بادخیز گوید: بععلت کثرت بارها. و بادغیس معرب بادخیز است. از بلاد بادغیس است بون. بون به فتح باء يك نقطه و سکون واو و در آخرش بون و بون را پینه هم گویند به دو باء که اولی مفتوح است و دومی ساکن. و آن شهری است در بادغیس نزدیک به بامیین.

صاحب «اللباب» گوید: نالین نام مجموعهای است از دیبها: از اعمال هرات و همو گوید که: مردم هرات آنرا نالان گویند. این حوقل گوید: نالین مکانی است بایستانها و آبها و ناکستانهای بسیار و بهراستی آبادان.

در «اللباب» ضبط آن نیامده است. فقط گوید که: بغوی منسوب است به شهری از شهرهای خراسان میان مرو و هرات که آن را بغ و بغشور گویند. و از آنجاست ابوالاحوص محمد بن حیان البغوی که در بغداد سکونت داشت و احمد بن حسن و دیگران از او روایت کردهاند. و نیز از آنجاست: ابو یعقوب یوسف بن یعقوب البغوی و ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز البغوی. این حوقل گوید: بغشور در بلاد است و مزارعش دیم و آبش از چاهها باشد. جای خوش است. در «قانون» آمده است که: کون قصه بغشور است و طول و عرض آن را همان ذکر کرده که مذکور کرده ایم.

در «اللباب» آمده است که: اشترار میان هرات و حصار است. این حوقل گوید: در اشترار چهار شهر است به یکدیگر نزدیک. در ای آنها و در آنها. این سخن برمی آید که اشترار کوزه‌ای باشد. حر آنکه بگویند که شهرها را عدل آن هستند. پس از آن گوید که: و عده این شهرها به یکدیگر کمتر به هم عرضه است.

اوصاف و احوال حاکم

ابن حوقل گوید : مروالروء بزرگتر از بوشنج است . باغهایش از رودخانه‌ای سیراب شود . خاک و هوایش نیکو است . قصر احنف در یک منزلی آن است بر سر راه بلخ از مضافات مروالروء . قصر احنف را آب ها و بستانهای نیکو است . از مروالروء تا جبل سه فرسخ است . از سمت مغرب . بستان که رود به فارسی همان نهر است و مروالروء به معنی مرو نهر است . صاحب «المشترک» گوید : میان مروالروء و مرو شاهجان چهارروزه راه است . منسوب به مروالروء را مرو رودی و منسوب به مرو شاهجان را مروزی گویند . صاحب «الباب» گوید که : منسوب به مروالروء را هم مرو رودی گویند و هم مرودی . و آن شهری است نیکو بر کناره رود و از مشهورترین شهرهای خراسان . میان آن و مرو شاهجان چهل فرسخ باشد .

ابن حوقل گوید : مرو شاهجان شهری است کهن . گویند آن را طهمودث بنا کرده است . بر سرزمینی است هموار ، دور از کوهها . چنانکه از آنجا تیج کسوهی دیده نشود . زمینش شورزاز است و پوشیده از زمل . در شهر رودی جاری است معروف به زریق . شرب مردم از آن آب است . نیز سه نهر دیگر دارد . در میوه های نیکو بعد از آید و چرن میوه ها رسیده شد آنها را خشک کند و سه دیگر جایها برند . مویز آن نیز از دیگر مویزها نیکوتر است . مرو از حیث بضاعت و نیکوئی شهر و تقسیم آب نهرها به خانه ها و درختان و نیز از حیث آنکه هر صفا را بنزاد مخصوصی است . از دیگر شهرها مستثنی است . در «المشترک» آمده است که : مرو شاهجان یعنی جان شاه و آن شهری است بزرگ و میان آن و هریک از شهرهای پیشاور و بلخ و بخارا دوازده روزه راه است .

در راجه

علما بدان منسوب اند . ابن حوقل گوید : کروش شهر کوچکی و در میان اعمال خوات بزرگتر از آن نیست . مردمان - خورش و شهر در درهای است در میان کوهستانها و آب و درخت و دبه های آبادان .

ردیف	نام بیلد	سوره ماحد	بیت دین اجمیر از اجمیر ای عربی خراسان				ضبط نام
			طول		عرض		
			درج	دقیقه	درج	دقیقه	
۲۶	هند اصفهان	اطوال قانون	فوا فوا	ل ک	ل ک	از اعمال مرو و شاهجان از چهارم	به فتح دو دال بی نقطه و سکون نون میان نشان الف و نون و قاف و الف و نون در آخر (اللیاب)
۲۷	شهر مغان یا جرمقان	اطوال	فزا	نه	لو	از خراسان از پنجم	به فتح شین نقطه دار و سکون زاء بی نقطه و فتح میم و قاف و بعد از الف نون (اللیاب)
۲۸	شهر دینور	اطوال	فزا	مه	لو	از اعمال مرو از چهارم	به فتح قاف و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح نون و سکون یاء دو نقطه تحتانی دوم و نون (اللیاب)
۲۹	زم	اطوال قانون	فط فح	• •	لح ن	از خراسان از چهارم	به فتح زاء نقطه دار و تشدید میم (اللیاب)
۳۰	طالمان خراسان	اطوال قانون	فح فح	• •	لو ک	از خراسان از چهارم	به فتح طاء بی نقطه و لام و قاف پس الف و نون (المشترک) و به سکون لام (اللیاب)

اوصاف و اخبار عامه

دندانقان بلده کوچکی است نزدیک مرو . این حوقل گوید : دندانقان در دو منزلی مرو است ، از جانب سرخس . صاحب «الغزیری» گوید : شهر دندانقان از اعمال مرو شاهجان است و پیوسته بدو . حریر این بلاد بیش از جایهای دیگر است و پنبه آن در خوبی ضرب المثل است و از آنجا به دیگر جایها برسد .

صاحب «الباب» گوید که : شرمقان را جرمقان نیز گویند و آن شهری است نزدیک اشتراین . گروه کثیری بلدان منسوب اند . در «الغزیری» آمده است که : شرمجان در شش فرسخی ترمذ است و در سمت جنوب با انحرافی به مشرق . میان آن و صفغانیان ست و دو فرسخ باشد .

در «الباب» آمده است که : قرنس شهری است : در دره مرو . پیش از این آنرا برکدیر می گفتند و از آن سبب قرینن نامیدندش که بقارن مروالروه است و قرینان نیز خوانده شود . قرنین سجستان غیر از آن است . این قرینین در چهار صرلی مروالروه است . یکی ثنیة قرین است و یکی ثنیة قرن .

در «الباب» آمده است که : زم بلده کوچکی است برکناره جیحون و از آنجا جماعتی از عساکر بر خاسته اند . این حوقل گوید : زم بلده کوچکی خراسان برکناره نهر جیحون . جایی است بر نعمت و در اطراف گوسفند

این حوقل گویند : طاقان شهری است در برکناری جیحون مروالروه

دارد رسی بستانهایش این است . شهری است کوهستانی . روستای مدی سوره

دارد . هر می گویند : طاقان به دو موضع است . طاقت در آن است .

شهری است از خراسان . میان مروالروه و بلخ رحمت کوه و

و طاقان نیز مدای است و کوره های میان شریس و شهر . همه جا کوه در

از آن یاد کردیم .

تاریخ	نام بلد	سوره ماحد	بیت دین اظیم از اظیم ای عسری: خراسان				ضبط نام
			طول		عرض		
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
۳۱	بلخ	اطوال و قانون	صا .	لو	ما	از چهارم قاعده خراسان	به فتح باء يك نقطه و سكون لام ودر آخرش حاء نقطه دار (اللباب)
۳۲	فاریاب	اطوال قانون	فط .	لو	مه	از چهارم شهری از جوزجان	به فتح فاء و سكون الف و فتح راء بی نقطه و یاء دو نقطه تحتانی و سكون الف دوم و در آخرش باء يك نقطه (اللباب)
۳۳	هلاورد	اطوال قانون	صا .	لز	ل	از چهارم از ختل	بهاء و لام و الف و واو سپس راء بی نقطه و دال بی نقطه . آن را اینچنین یافتیم .

اوصاف و اخبار عامه

این حوقل گوید: اعمال بلخ متصل به طخارسنان و ختل و بدخشان و بامیان است. بلخ شهری است در سرزمینی هموار. بانزدینکترین کوه چهار فرسخ فاصله دارد. و شهر قریب نیم فرسنگ در نیم فرسنگ باشد. نهری دارد موسوم به دهاس این نهر در ربض جاری است و دو سیلاب را میگرداند. و بیستانها در هر طرف شهر گسترده شده. از آنجا اترج و نیشکر خیزد. و در ارتفاعات آن مرف سارد. در «الباب» آمده است که بلخ از خراسان است و احنف بن قیس تمیمی در زمان عثمان رضی الله عنه آن را فتح کرد. علما و ائمه و صلحایی که از بلخ برخاسته اند همه شماره زد نیایند. احمد کاتب گوید: بلخ در وسط خراسان است و از آنجا تا قرغانه سی مرحله است به سمت مشرق و تا ری سی مرحله است به سمت مغرب و تا سیستان سی مرحله است به سمت جنوب و تا کرمان سی مرحله است و تا خوارزم سی مرحله است و تا طمان سی مرحله است. دیهها و مزارع بلخ همه درون یک بارو باشند.

این حوقل گوید: فاریاب شهری است کوچکتر از نالقان. جز آنکه ستارها و آبش بیشتر است. صاحب «الباب» گوید: فاریاب بلده کوچکی است در براحی بلخ و منسوب بدان را فریابی و فاریابی و فیریابی گویند. حمد عتی از عمه از آنجا برخاسته اند. و همو گوید که عجمه آن را پارتی گویند. مهدی در «مریری» گوید: و فاریاب شهر جوزجان است و میان آن و بلخ بیست و دو فرسخ فاصله است.

این حوقل گوید: هلدورد از شهرهای ختل

اقالیم خراسان در آنسوی جیحون. قصه ختل. هلدورد و الوکند
پیوسته است به بلادنا و راه آن شهر همه شهرهای خ

است پس خرم و د ضراوت. و همه سرزمین خراسان در
رود و خراب و رود بدخشان. رود ختل را خرم گویند. در حد
چون گرد آیند آغاز جیحون شود. این حوقل تکمیل است
کوره ختل است.

ضبط نام	بیت و وزن اعراب از عجمی و عربی و خراسان				سوره ماخذ	نام بلد	شماره
	عرض		طول				
	عربی	عجمی	دقیقه	درجه			
به فتح سین نقطه دار و سکون هاء و فتح راه بی نقطه و سکون سین بی نقطه و فتح ناء (المباب)	از آخر حدود خراسان	از چهارم	•	له	صا ل	اطوال	شهرستان ۳۴
به فتح همزه و سکون نون سپس دال بی نقطه و راه بی نقطه و الف و در آخرش ناء يك نقطه (المشترك)	از خراسان	از چهارم	•	لوا	صح مه	اطوال قانون	آبدراب ۳۵

اصناف و اختیارات

در «المشترک» آمده است که : شهر در لغت فرس به معنی مدینه است و استان به معنی ناحیه ، و شهرستان شهری است مشهور ، میان نیشابور و خوارزم ، در آخر حدود خراسان و آغاز حدود ریگستان خوارزم . شهرستان نیز نام شهر اصفهان است معروف به جی . و نیز شهرستان نام قصبه کوره شاپور است از فارس و محتمل است که همان نوبندگان باشد . صاحب «اللباب» گوید : شهرستان شهرکی است نزدیک نما از خراسان در حواله خوارزمو آن را ریاط شهرستان نیز گویند . آن را عبدالله بن طاهر در ایام خلافت هأمون بنا کرد . و از آن دانشمندی در هرمن برخاسته اند .

در «المشترک» آمده است که : اندراب میان خزنه و بلخ است . کاروانیان از آنجا به کابل روند . نزدیک به اندراب ، کوه بنجهر است که در آن معدن سیمه باشد . صاحب «اللباب» گوید : خاست به فتح خاء نقطه دار و سکون سین بی نقطه و در آخرش تاء دو نقطه فوقانی بلده کوچکی است نزدیک اندراب از نواحی بلخ .

ذکر زابلستان و غور

برخی از این بلاد در حساب خراسان است و حد خراسان بر آن مشتمل. غور در «اللباب» آمده است که غور به ضم غین نقطه دار و سکون واو و در آخرش راء بی نقطه، ناحیتی است کوهستانی در خراسان نزدیک به هرات، غور مملکت بزرگی است. بیشترش کوهستان است. جایی آبادان با چشمه‌ها و بستان‌ها و نهرها. استوار و تسخیر ناپذیر.

غور را عمل هرات و رباط کرمان و غرستان و خلاصه خراسان از سه جهت فرا گرفته است و از این رو آن را جزء خراسان آورده‌اند. اما حد چهارم آن نواحی سیستان است. از غور سلسله کوه‌هایی در حد خراسان بر حدود بنامیان تا جل فصد که همان بنج‌بیر است کشیده شده.

فراون - ابوالمجد اسماعیل موصلی در کتاب «مزیل الارتیاب» گوید: فراون به فتح فاء و سکون راء بی نقطه، بلده کوچکی است نزدیک غزده. نهمغان - در «اللباب» آمده است که: نهمغان به فتح لام و سکون میم و فتح غین نقطه دار نام موضعی است از جبال غزده.

زوفی - قصبة بلاد غور، شهر زوفی است. در موضعی در طول فط و

عرض لج.

ابن حوقل گوید : شهرهایی که از معامله با میان‌اند عبارت است از :
 بَغشُور و سکاوند و کابل و جرا و قرآون و غرند، و پنجپیر، مردم پنجپیر
 زمین را چون غربال سوراخ سوراخ کنند و رگه هائی را که محتملاً به
 سیم منتهی شود آنقدر کنند تا به سیم رسد . مردی که بدین شغل می‌پردازد
 در این راه اموال بسیار نفقه کند، و گاه به چنان معدنی رسد که او و
 بازماندگانش را بی‌نیاز سازد و گاه ببرد که به سبب غله آب به مقصود نرسد و
 نومید بار گردد. و گاه باشد که مردی بر رگه‌ای وقوف یابد و دیگری از موضعی
 دیگر درست همان رگه را بیابد و هر دو به آئین پردازند در اینگونه موارد
 قرار بر اینست که هر که زودتر به سیم رسد از آن او باشد . مرد پنجپیر
 در این مسابقه مرتکب اعمالی شوند که به خاطر شیطان هم نمی‌رسد . و چون
 یکی از آن دو بدسیم رسید آنکه بازمانده است بیچاره سرمایه‌اش هدر شود
 و اگر هر دو با هم رسیدند شریک‌شوند . و در آنوقت تا چراغ‌هاشان روشن
 است به کندن ادامه دهند و چون چراغ‌ها خاموش گردید بار ایستند . چه هر که
 از آن موضع پیش‌تر رود در کمتر از لحظه‌ای به‌پردد . ناری گاه باشد که
 مردی با مداران توانگر باشد و شامگاهان بیموا و یا بعد از سنوا باشد
 شامگاهان توانگر .

و همچو گوید که : پنجپیری شاعر معروف از آنها برخاست .